فقه: زکات، جلسه 77: یک‌شنبه 17/11/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث عبارتی بود در شرائع، ایشان فرموده بودند که بعضی‌ها زکات را در غلات طفل واجب می‌دانند، بعضی‌ها مستحب می‌دانند، ایشان گفتند:

«و كيف قلنا فالتكليف بالإخراج يتناول الوالي عليه»

خب صحبت سر این بود که این عبارت برای چی آورده شده؟ چه نکته‌ای سبب شده که این عبارت را بیاورد. خب ما یک توضیحاتی جلسۀ قبل دادیم، یکی از نکاتی که در جلسۀ قبل عرض کردم را می‌خواهم یک مقداری تکمیل کنم، آن این است که در خود همین شرائع آغاز همین بحث اینجوری دارد، «إذا اتجر له من إليه النظر استحب له إخراج الزكاة من مال الطفل»

اگر ولی برای طفل تجارت کند مستحب است که از مال طفل زکات را اخراج کند. ولی اگر آن را به ذمۀ خود برداشت، قرض برداشت به شرط قرض برداشتن هم این هست که ولی مَلِی باشد، مال داشته باشد. اگر ولی مَلِی باشد می‌تواند مال طفل را قرض بردارد و برای خودش تجارت کند،

«و إن ضمنه و اتجر لنفسه و كان مليا كان الربح له و يستحب له الزكاة أما لو لم يكن مليا أو لم يكن وليا كان ضامنا و لليتيم الربح و لا زكاة هاهنا.»

اگر اصلاً ولی نباشد یا ولی باشد ولی حق به اصطلاح، این که مال را برای خودش بردارد نداشته و به نیت خودش هم تجارت کرده. اینجا ضامن هست. ولی ربحش مال یتیم هست. حالا این چرا، این را من بعداً بحثش می‌کنیم. همین بحث قبلی هست که ما دوباره باید برگردیم این را، این تکه را من بحث نکردم. «و لا زكاة هاهنا.» اینجا زکات نیست. این عبارت ناظر است ظاهراً به عبارت مرحوم شیخ طوسی در نهایة و مبسوط که جلسۀ قبل عبارتشان را خواندم. شیخ طوسی در نهایة و مبسوط می‌فرماید که اگر متجری با مال طفل تجارت بکند و سودی حاصل بشود اینجا این سود مال، بعد من دون هیچ ولایتی و وکالتی و هیچ اختیاری نداشته باشد. اگر سود حاصل بشود این سود به بچه می‌رسد و در اینجا خود آن متجر می‌تواند زکات را اخراج کند استحباباً. یعنی برای اخراج زکات لازم نیست طرف حتماً ولی باشد. غیر ولی هم می‌تواند اخراج کند. مرحوم محقق این را قبول ندارد. می‌گوید نه آن جایی فقط زکات واجب است یا مستحباً، زکات مال التجارة است. آنجایی زکات مستحب هست که خود آن ولی، حالا یا برای خودش، یا برای طفل تجارت کند. اگر نه برای خودش، برای خودش تجارت کند و حق نداشته بدهد در تجارت کردن، یا غیر ولی باشد آنجا دیگر حق اخراج زکات نیست اصلاً زکاتی هم در آنجا ثابت نیست. اینجا عبارت مرحوم محقق ممکن است ناظر به این باشد که در آن مسأله ممکن است کسی قائل به این بشود که غیر ولی هم برای زکات مستحب است، در مسألۀ مال التجارة، متّجری که غیر ولی باشد، حالا آن را هم بحثش را می‌کنیم که آیا این مطلب درست این مطلبی که مرحوم محقق گفته یا مطلب مرحوم شیخ درست است. ایشان می‌فرماید که آنجا ممکن است ما طبق مبنای مرحوم شیخ بگوییم متجری که ولی نیست آنجا حق دارد. چون آنجا روایات مثلاً به اطلاق روایات تمسک کنیم که گفته ان عُمِلَ به ففیه الزکاة. اگر کسی عمل بکند با آن تجارت کند با مال طفل زکات باید بدهد یا زکاتش مستحب است باید بدهد که مستحب است که بدهد. آن حالا ممکن است به اطلاقات آنها تمسک کنیم. ولی در این بحث ما همچین اطلاقی نداریم، حالا چه واجب باشد، چه مستحب باشد آن کسی که این زکات را عهده‌دارش می‌شود و می‌تواند زکات را اداء کند خود ولی هست و غیر ولی، حتی حالا آن دیگران حق ندارند اینجا دیگر آن مسأله در اینجا نمی‌آید. ممکن است یک همچین چیزی را ایشان مرادش باشد. به هر حال.

در ادامه مرحوم صاحب شرائع می‌فرماید که:

«و قيل حكم المجنون حكم الطفل و الأصح أنه لا زكاة في ماله إلا في الصامت إذا اتجر له الولي استحبابا.» اینجوری. ایشان می‌گوید حکم مجنون حکم طفل است، اصح این است که زکات در مالش نیست مگر در صامت یعنی در طلا و نقره آن هم به شرطی که «إذا اتجر له الولي استحبابا.»

البته حالا ما روایاتش را می‌خوانیم، این که حتماً باید با صامت تجارت شده باشد ظاهراً از روایات اطلاق دارد. روایات می‌گوید در مال التجارۀ صبی می‌شود، یعنی مستحب است که زکات پرداخت بشود حالا چه این مال التجارة به اصطلاح پول باشد، چه غیر پول باشد. خیلی وقت‌ها مال التجارة فرض کنید یک محصولی هست، این محصول با آن تجارت می‌شود، لازم نیست مال التجارة پول باشد، یک متاع و کالایی که با آن تجارت می‌شود، خب مثال روشن مال التجارة است دیگر. این که اختصاص بدهیم به صامت به نظر می‌رسد که وجهی نداشته باشد که ایشان اینجوری دارند.

یک عبارتی مرحوم محقق در مختصر دارد که این موهم یک معنا هست که حتی در مال مجنون، در مال التجاره‌اش هم زکات نباشد، موهم این معناست، ولی مطمئن نیستم که مراد از صاحب شرائع از عبارت مختصرش این معنا باشد. چون از عبارت معتبر استفاده می‌شود که در شرح مختصر هست که در مال التجارة به‌طور کلی صبی و مجنون در مال التجاره‌اش زکات مستحب است. عبارت شرایع و این به هر حال عبارت مختصر عبارت قشنگی نیست به خصوص با توجه به عبارتی که قبلاً در شرایع دارد، تغییری در عبارت داده که آن تغییر در عبارت دقیقاً این توهمی که عرض کردم را تأکید می‌کند. عبارت مختصر را ملاحظه بفرمایید. ایشان، بگذارید از قبل از چیز از همان عبارت‌های:

«نعم لو اتجر من إليه النظر أخرجها استحبابا.

و لو ضمن الولي و اتجر لنفسه كان الربح له، إن كان مليا، و عليه الزكاة استحبابا.

و لو لم يكن مليا و لا وليا ضمن و لا زكاة، و الربح لليتيم.

و في وجوب الزكاة في غلات الطفل روايتان، أحوطهما: الوجوب.

و قيل: تجب في مواشيهم، و ليس بمعتمد.»

بعد می‌گوید: «و لا تجب في مال المجنون، صامتا كان أو غيره.»

آنجا داشت که لا زکاة فی ماله الا فی الصامت اذا ات

«لا زكاة في ماله إلا في الصامت إذا اتجر له الولي استحبابا.» در شرائع، اینجا می‌گوید صامت باشد یا غیر صامت باشد زکات ندارد. که اطلاقش استفاده می‌شود خصوص با توجه به عبارت شرائع که در صامت اگر تجارت هم بشود زکات ندارد. این عبارت این شکلی است.

ولی فکر می‌کنم مراد این نباشد با توجه به خصوص عبارت معتبر که ازش استفاده می‌شود که در مال التجارۀ مجنون و مجنونه مثل صبی آن هم درش زکات مستحب است.

شاگرد: گفته لا تجب، نگفته لا تستحب

استاد: نه، می‌گویم اینجایی که، ولو تعبیر لا تجب کرده، ولی با توجه به این که در همین جا در شرائع در این مقام استحباب زکاتش را آورده این موهم این معناست که اصلاً مستحب هم نیست.

«و قيل: حكمه حكم الطفل، و الأول أصح.»

شاگرد: تصریح نیست که مستحب هم نیست؟

استاد: نه تصریح نیست. آنش که آخر بعضی‌ها می‌گویند که در غلاتش هم واجب است، آن حکمه حکم الطفل ناظر به آن مطلب هست. بعضی‌ها می‌گویند همچنان که در غلات در طفل واجب است در چیز. ایشان این مطلب را صریحاً رد می‌کند به خصوص در معتبر این مطلب خیلی تکیه دارد که هیچ وجهی ندارد که ما در، حالا عبارت معتبر را هم می‌خوانم. هیچ وجهی ندارد که ما در غلات مجنون قائل به وجوب زکات بشویم. اگر هم وجوب زکات را قائل بشویم در غلات طفل است، الحاق مجنون به صبی بلا وجه است، آن را حالا عبارتش را هم می‌خوانم، یادداشت کردم می‌خوانم.

شاگرد: این حکمه حکم الطفل فقط مال غلات نه مال

استاد: نه به‌طور کلی، می‌گوید این که گفتند که حکمه حکم الطفل، بعضی‌ها گفتند در همه جهت. و گفتند کاملاً مثل آن می‌ماند. ایشان می‌گویند نه کاملاً مثل آن نیست. ایشان در معتبر عبارتش این هست که، می‌گوید شیخ مفید و شیخ طوسی مجانین را ملحق کردند به اطفال، ایشان می‌گوید وجهی ندارد و اینها، بعد می‌گوید ثم لو سلمنا الوجوب فی غلة الطفل. در معتبر و همچنین مختصر در غلۀ طفل هم وجوب را خیلی چیزی دارد، خیلی. در شرائع یک مقداری در مورد وجوب با تردید برخورد کرده، در مختصر و همچنین شرحش معتبر آن هم تردید کرده ولی میلش انگار به این هست به عدم وجوب. میلش به عدم وجوب هست مجموعاً وجوب را احوط استحبابی گویا می‌داند.

«ثمَّ لو سلمنا الوجوب في غلة الطفل تبعا لما ادعياه» یعنی شیخ مفید و شیخ طوسی «فمن أين يلزمه مثله في المجنون؟» یلزمه دارد، من فکر می‌:کنم «ه»اش زائد باید باشد. «فمن أين يلزم مثله في المجنون؟» بعد این اشکال را هم آنجا مطرح کرده، بعد ادامه‌ای دارد ادامه را بعد می‌خوانم.

شاگرد: ؟؟؟ ۱۴:۳۹

استاد: می‌شود نه این که نشود، ولی ولی، ولی اینجا ندارد که بشود آن را توجیه کرد. حالا در مورد مجنون یک بحث قاعده‌ای هست که علی القاعده باید چجوری رفتار کنیم ولو خب آن یک بحث. یک بحث این است که آیا می‌شود از حکم طفل، حکم مجنون را استفاده کرد؟ این دو بحث. بحث سوم این که خود روایات مجنون را به تنهایی استفاده کرد. آن علی القاعده این عرض کنم خدمت شما بستگی دارد به این بحثی که ما مطرح می‌کردیم که آیا اطلاق مقامی مجموع ادله اقتضاء می‌کند که در مال مجنون زکات واجب باشد، یا زکات واجب نباشد. من به نظرم عرض کردم مشکل است از اطلاق مقامی مجموع ادله وجوب زکات در مال مجنون، همچنین صبی را، حالا مجنون باز از صبی هم سخت‌تر هست. چون صبی باز افراد زیادی صبی هستند ولی تعداد مجانین به نسبت صبی کمتر هم هست باز هم آن هم سخت‌تر است که ما قائل به. و مال داشتن مجنون هم کمتر است. صبی به خصوص اگر یتیم باشد، پدرش از دنیا رفته باشد خب خیلی وقت‌ها مال دارد، بخواهد ارث بهش می‌رسد مال برایش باقی می‌ماند و امثال اینها. ولی مجنون خب مال داشتنش به مقدار مال زکات این خیلی فرد نادری است. من تصور می‌کنم مشکل باشد که ما با اطلاق ادله ولو اطلاق مجموع ادله بخواهیم وجوب زکات را درش اثبات کنیم. دیگر وابسته به این است و این هم خیلی اینجا مهم است. اینجا مهم است که چون، حالا. این کلامی که مرحوم صاحب، این یک نکته.

نکتۀ دوم این که ما بخواهیم از بحث صبی به مجنون سرایت بدهیم. خب صاحب معتبر می‌گوید وجهی ندارد که از مجنون به صبی سرایت بدهیم و ایشان می‌گوید که حالا شما جامع‌گیری کنید بگویید که مجنون عقل ندارد مثل صبی، این معلوم نیست منشاء عدم حکمی که اینجا شارع حکم به وجوب زکات در مثلاً غلات بچه به خاطر عقل نداشتنش باشد. نه ممکن است نکته‌اش این نباشد، این قید عدمی عقل نداشتن معلوم نیست نکته‌اش آن باشد.

می‌گوید: «فان جمع بينهما بعدم العقل، كان جمعا بقيد عدمي لا يصلح للعلة.»

نه این که این بعضی‌ها اینجور تصور کردند از این عبارت که ایشان می‌خواهد بگوید اصلاً قید عدمی هیچ وقت صلاحیت علیت ندارد. این معلوم نیست ایشان این را می‌خواهد بگوید. می‌گوید این یک قید عدمی غیر صالح للعلیة هست کأنّ قید عدمی ممکن صالح للعلیة باشد ممکن است صالح للعلیة نباشد، اگر لا یصلح للعلة جنبۀ احترازی نداشته باشد جنبۀ توضیحی، ظهور در توضیح ندارد. بنابراین اگر این روایت ظهور در این نداشته باشد، عبارت که قید عدمی ممکن است در بعضی موارد صالح علیت باشد این که ظهور داشته باشد بر عدمش اینجور نیست.

علی ای تقدیر ایشان می‌گوید که از کجا معلوم نکته‌اش آن باشد؟ بعد یک ادامه‌ای می‌دهد می‌گوید ممکن است نکته‌اش چیز دیگری باشد که با این احتمالش هم باعث می‌شود که از صبی نشود به مجنون حکم را سرایت داد.

بعد می‌گوید: «و يمكن الفرق بين الطفل و المجنون بأن الطفل لبلوغه التكليف غاية محققة فجاز أن يجب الزكاة في ماله لانتهاء غاية الحجر، و ليس كذلك المجنون، و إذا تحقق الفرق، أمكن استناد الحكم الى الفارق.»

ایشان می‌گوید ممکن است ما بگوییم که طفل خب بالأخره به طور طبیعی بالغ می‌شود دیگر. حالا ممکن است در بعضی موارد قبل از بلوغ از دنیا برود متعارفاً طفل بالغ می‌شود. ولی مجنون متعارفاً خوب بشو نیست. متعارف مجنون خوب بشو نیست ولی متعارف طفل خوب بشو است. و همین ممکن است فرق بین اینها باشد. ای را من یک توضیحی بدهم این عبارت ایشان را آن این است که حکم وضعی که هست این حکم وضعی گاهی اوقات به اعتبار، حکم وضعی در مواردی که حکم تکلیف وجوب ندارد، گاهی اوقات به اعتبار، یعنی نیاز به یک حکم تکلیفی دارد دیگر. حالا مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید حکم وضعی از حکم تکلیفی انتزاع می‌شود، خب دیگران می‌گویند حکم تکلیفی از وضعی انتزاع نمی‌شود ولی یک حکم وضعی باید باشد تا مصحّح این حکم وضعی باشد. حکم تکلیفی نباشد این حکم وضعی صحیح نیست. خب آن حکم تکلیفی که مصحّح یا منشاء انتزاع آن حکم وضعی است الزاماً معلوم نیست که حکم تکلیفی متوجه به ولی باشد. ممکن است حکم تکلیفی متوجه به خودش باشد، شارع مقدس چون بعد از بلوغ حکم کرده است که بعد از بلوغ، به اعتبار این که بعد از بلوغ واجب است بر بچه که زکات مالش که در زمان صبابت بوده بپردازد از این حکم تکلیفی حکم وضعی تعلق زکات در حال صبابت را انتزاع کرده باشد، البته بعد از این که آن حکم وضعی انتزاع شد ممکن است بگوییم ولی هم وظیفه دارد این حق دیگری را عطاء کند، آن یک بحث دیگر است، ولی ابتداءً و اوّلاً و بالذات از چی این حکم وضعی انتزاع شده؟ از چه حکم تکلیفی این حکم وضعی انتزاع شه؟ یا مصحح این حکم وضعی چه حکم تکلیفی هست؟ ایشان می‌گوید ممکن است آن حکم تکلیفی که منشاء انتزاع یا مصحّح این حکم وضعی باشد همان حکم تکلیفی متوجه به بالغ باشد. این که چنین که شد بین صبی و، احتمالش هم کافی هست که بین صبی و مجنون ما فرق بگذاریم. پس نمی‌شود با بگوییم حتماً اگر در صبی حکمی ثابت باشد در مجنون هم ثابت باشد. این هم این مطلب.

حالا یک نکتۀ دیگر من می‌خواهم عرض بکنم آن نکتۀ دیگر این که با الهام از فرمایش صاحب شرایع که آن این است که زکات یک نوع، یک نحو تطهیری نسبت به مال هست ولو زکات مستحبی. ولو زکات مستحبی یک نحو تطهیر نسبت به مال هست. این بچه چون بالغ می‌شود چون بعداً می خواهد در این مال تصرف کند شارع مقدس مستحب کرده باشد از همان اوّل یا بعداً مستحب کرده باشد که در این مال شما خلاصه زکاتش داده بشود تا این مال یک نحو قذارت است ولو قذارت به نحو تنزیهی درش وجود داشته از بین برود. این ممکن است شارع مقدس به ملاحظۀ این که در کِبَر از آن قذارت به مرتبۀ ضعیفش، قذارتی که در مال هست به وسیلۀ زکات استحبابی آن قذارت برطرف می‌شود شارع استحباب جعل کرده باشد. ولی مجنون که چیز نمی‌شد که، به اصطلاح غایتی ندارد آن چیزش که بخواهد بعد از تمام شدن غایت به اعتبار آن در این مال تصرف کند، مجنون هیچ وقت در این مال به تنهایی تصرّف نمی‌کند، بنابراین این خودش ممکن است منشاء این باشد که شارع مقدس اینجا در مورد بچه حکم استحباب در غلات را جعل کرده باشد ولی در مورد مجنون جعل نکرده باشد. این فارق‌ها هست، احتمالش هم کافی است. ما نمی‌خواهیم بگوییم این فارق‌ها قطعی است، بحث سر این هست که یک نکتۀ عقلایی فرق اینجا وجود دارد. با وجود این نکتۀ عقلایی فرق اطمینان به الغاء خصوصیت عرفیه نمی‌شود. این حصّل فرمایشی هست که ما می‌خواهیم عرض کنیم در تکمیل فرمایشات مرحوم صاحب شرائع.

شاگرد: چنین وجه‌هایی هم به ذهنمان نرسد باز هم

استاد: بله، آن مطلبی که گفته شده لا یصلح للعلة، آن مطلب درست است چون ما وجهی ندارد که ما مطمئن نیستیم که حتماً این نکتۀ چیز اینجور نیست و اینها. ولی یک موقعی هست عرف اصلاً استغراب می‌کند نکته نداشتن را، یعنی استغراب می‌کند تفاوت حکم را، خود آن ممکن است بگوییم یک دلالت عرفیۀ از حکم بچه، حکم مجنون را استفاده می‌کنیم. ولی استغراب که نمی‌شود کرد. فوقش این است که ما نمی‌دانیم شارع مقدس چرا در مورد بچه این حکم را، به خصوص این حکم یک حکم تعبدی خاص است، در غلات هست. اگر مثلاً در کل اموال صبی بود مستحباً خب یک حرفی. در غلات هست، در مواشی و در نقدینش نیست. این حکم خاص تعبدی است، این حکم خاص تعبدی همچنان که بین غلات و مواشی و نقدین فرق گذاشته حالا فرض کنید مواشی را هم ضمیمه کردیم. دیگر نقدین که دیگر حتماً نیست. وقتی بین نقدین و غلات و مواشی فرق بود می‌تواند بین بچه و مجنون هم فرق باشد، این تعبدی است دیگر. اگر بگوییم حکم، حکم عقلایی هست، ریشۀ عقلایی دارد، بگوییم عقلا مثلاً بین بچه و مجنون فرقی نمی‌گذارند، اینها هم هردو شان نکتۀ مشترک عدم العقل دارند، و آن عدم العقل این، ولی این یک حکم تعبدی است وقتی حکم تعبدی بود این نکات عقلایی اینجوری را اصلا نباید مد نظر، یک نکتۀ تعبدی هست ما نمی‌دانیم آن نکتۀ تعبدی چی است. بنابراین اینجا دیگر به هیچ وجه بحث الغاء خصوصیت نمی‌شود مطرح بشود.

عمده راه سوم است، روایت‌های خاصی که در مجنون وارد شده. من حالا این روایت‌های خاص مجنون را بخوانیم و یک مقداری در متن و سندش توضیحاتی بدهیم.

یک باب در جامع احادیث، باب سوم از ابواب من تجب علیه الزکاة به روایات این اختصاص دارد. صفحۀ ۲۱۴ از جلد نهم جامع احادیث شیعه.

شاگرد: ببخشید راه اوّل چی بود؟

استاد: راه اوّل این بود که بگوییم قاعدۀ اوّلیه این هست که زکات در مال مجنون باشد، اطلاقات ادلۀ اوّلیه که ما گفتیم اگر باشد اطلاق مقامی است مجموع ادله است. اطلاق مقامی مجموع ادله را گفتیم خیلی روشن نیست.

اما عمده این راه سوم هست. چون اگر اطلاق مقامی هم باشد، اطلاق مقامی مجموع ادله یا اطلاق مقامی دلیل واحد متوقف بر این هست که دلیل خاص نداشته باشیم. اگر دلیل خاصی داشته باشیم که گفته باشد زکات ندارد خب باعث می‌شود که آن اطلاق لفظی اگر وجود داشته باشد تقیید بخورد، اطلاق مقامی مجموع ادله هم شکل نگیرد. بنابراین عمده و روش سوم هست که می‌خواهم آن روش سوم را دنبال کنیم.

روایت اوّل روایت صحیحۀ عبد الرحمن بن حجاج هست، محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان، ما محمد بن اسماعیل که از فضل بن شاذان نقل می‌کند که محمد بن اسماعیل نیسابوری هست را ثقه می‌دانیم.

عن الفضل بن شاذان عن ابن ابی عمیر، حالا اگر هم کسی ثقه ندانست به همان وجهی که حاج آقا در امثال این مقام دارند که این یا، این محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان عمدتاً، یعنی عمدتاً که همه جا در طریق فضل بن شاذان است این محمد بن اسماعیل. ما بگوییم که یا روایت‌های فضل بن شاذان که از طریق محمد بن اسماعیل کلینی نقل می‌کند ذکر محمد بن اسماعیل تشریفاتی بوده و فضل بن شاذان کتابش مشهور بوده و اصلاً نیازی نداشته فقط تشریفاتاً محمد بن اسماعیل را ذکر کرده، خب نیازی به محمد بن اسماعیل نیست. اگر نه تشریفاتی نبوده کلینی بعضی از کتاب‌های مثلاً فضل بن شاذان را به اعتماد محمد بن اسماعیل خواسته چیز کند این معنایش این است که محمد بن اسماعیل اکثار روایت کلینی از محمد بن اسماعیل دلیل بر وثاقتش است. پس بنابراین یا نیازی به اثبات وثاقت محمد بن اسماعیل نیست یا اگر هم نیاز باشد اکثار روایت کلینی از محمد بن اسماعیل دلیل بر وثاقت محمد بن اسماعیل است. البته من عرض می‌کنم حتی در طریق به کتب هم به نظر من حتی در طریق به کتب هم اکثار روایت، حتی در همان طریق‌های تشریفاتی اکثار روایت هم دلیل بر وثاقت مروی عنه هست. این حالا توضیحش در جای خودش.

شاگرد: صفحۀ چند جامع الاحادیث است؟

استاد: ۲۱۴.

«مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ» خب بقیۀ سند بحثی ندارد و ثقات هستند.

«قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِنَا مُخْتَلِطَةٌ»

مختلطة در لسان العرب می‌گوید اختلط فلان ای فسد عقله. لسان العرب، جلد ۷، صفحۀ ۲۹۴.

«فَقَالَ إِنْ كَانَ عُمِلَ بِهِ فَعَلَيْهَا زَكَاةٌ وَ إِنْ لَمْ يُعْمَلْ بِهِ فَلَا.»

اینجا همان بحثی که الآن اشاره کردم بعداً باید بکنیم این بحث مشترک است. من این را گذاشتم بعداً بحث کنیم به دلیل اشتراکی که بین مجنون و صبی هست که آیا زکاتی که در مال طفل هست، در مال التجاره‌اش مستحب است یا در مال مجنون هست، در مال التجاره‌اش مستحب است در صورتی هست که ولی تجارت کند یا اگر غیر ولی هم تجارت کند باز همان زکات واجب است. این بحثش را بعد می‌کنیم. این بحث مشترکی است هر دو بحث را یک کاسه بحث می‌کنیم. این را همان عبارتی که از شرائع خواندم این را آنجا بحث می‌کنیم.

«قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِنَا مُخْتَلِطَةٌ أَ عَلَيْهَا زَكَاةٌ فَقَالَ إِنْ كَانَ عُمِلَ بِهِ فَعَلَيْهَا زَكَاةٌ وَ إِنْ لَمْ يُعْمَلْ بِهِ فَلَا.»

خب این روایت اوّل.

روایت دوم.

شاگرد: این روایت گفته فعلیها. روایت گفته زن مختلطة زکات؟

استاد: عیب ندارد آن علیها در واقع همان چیز وضعی است، زکات به نحو وضعی به گردنش هست ولی استحباباً.

شاگرد: جنون ادواری می‌تواند باشد؟

استاد: نه.

«وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ»

عنه یعنی همان محمد بن یعقوب

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام»

در سند این روایت دو نفر بحث‌دار هست. یکی محمد بن فضیل است، یکی موسی بن بکر هست. اینها را ملاحظه بفرمایید فردا در موردش صحبت می‌کنیم. اجمالاً صحبت می‌کنم. حالا امروز صحبت نکنم بهتر است. بحث‌های هر دو را ببینید هم محمد بن فضیل را، به خصوص موسی بن بکر، عبارتی مرحوم آقای خویی دارند آن را ملاحظه بفرمایید یک توضیحی در مورد عبارت فردا خواهم داد.

«سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ امْرَأَةٍ مُصَابَةٍ وَ لَهَا مَالٌ فِي يَدِ أَخِيهَا هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ فَقَالَ إِنْ كَانَ أَخُوهَا يَتَّجِرُ بِهِ فَعَلَيْهِ زَكَاةٌ.»

در این روایت کلمۀ مصابه به کار رفته. در حاشیه از لسان نقل کرده ای مجنونة و یقال للمجنون مصاب. این قبل از لسان العرب در کتاب‌های منبع لسان هم این هست، در تهذیب اللغة، جلد ۱۲، صفحۀ ۱۷۸ یقال للمجنون مصاب. در محیط المجنون مصاب. المحیط، جلد ۸، صفحۀ ۲۰۲.

ولی یک سری روایاتی اینجا هست که این روایات را ببینیم اینها را چجوری می‌شود من؟ از این روایات استفاده می‌شود مجنون با مصاب فرق دارد. یکی از این روایات در نهایۀ ابن اثیر نقل شده و دو تا روایتشان در منابع ما نقل شده از جهت آن نکتۀ استدلال مشابه هم هستند.

در نهایۀ ابن اثیر، جلد ۱، صفحۀ ۳۰۹ دارد انه، من قبلش را یادداشت نکردم علی القاعده مراد پیغمبر باید باشد.

«أنّه رأى قوما مجتمعين على إنسان، فقال: ما هذا؟ فقالوا: مَجْنُون، قال: هذا مصاب، و إنما المَجْنُون الذى يضرب بمنكبيه، و ينظر فى عطفيه، و يتمطّى فى مشيته.»

که خلاصه مجنون آدمی است که در راه رفتن‌هایش با تبختر راه می‌رود و این مجنون است و الا این که مصاب است، این مصاب است.

شبیه همین هم در روضة الواعظین، جلد ۱، صفحۀ، من ۴ یادداشت کردم، نمی‌دانم نقطه هم داشته یا نداشته؟ درست یادداشت کردم، همین است ۴ است.

«وَ رُوِيَ‏ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مَرَّ بِمَجْنُونٍ فَقَالَ مَا لَهُ فَقِيلَ إِنَّهُ مَجْنُونٌ فَقَالَ بَلْ هُوَ مُصَابٌ إِنَّمَا الْمَجْنُونُ مَنْ آثَرَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ.»

این هم این.

روایت سوم، روایت مشکاة الانوار هست، صفحۀ ۱۶۹،

«مَرَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم رَجُلٌ»

پیغمبر در میان یک جمعی نشسته بودند «وَ هُوَ فِي أَصْحَابِهِ» ایشان در میان، یک دیوانه‌ای آمد رد شد.

«فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ مَجْنُونٌ» این آدم دیوانه‌ای است احتمالاً یک حرکت‌های نامتناسبی انجام داده که می‌خواسته بگوید که حرجی برایش نیست این مجنون است.

«فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم بَلْ هَذَا رَجُلٌ مُصَابٌ إِنَّمَا الْمَجْنُونُ»

یک نکته‌ای این روایت جالب است که ببینید خیلی وقت‌ها پیامبر به تناسبات سعی می‌کنند که آن جنبۀ هدایتی خودشان را انجام بدهند. یعنی در واقع افراد فکرش این هست که این دیوانه است، عاقل است امثال اینها. ولی پیامبر به این فکر هست که این زمان، زمانی هست آمادگی دارد محیط برای این، فرض کنید در آن داستانی که پیغمبر دیدند یک عده‌ای دارند یک سنگی را بلند می‌کنند که می‌خواهند ببینند کدامشان زورشان بیشتر است امثال اینها. بعد پیغمبر گفتند این که مهم نیست که زورآزمایی نیست، حالا عین تعبیر روایتش را یادم نیست که آن کسی که اشجع الناس من غلب هواه. حالا آن تعبیرهای قبلش یادم نیست. پیغمبر اشجع الناس من غلب هواه را تعبیر کردند. یا فرض کنید از جهاد که برمی‌گشتند پیغمبر می‌گویند که از جهاد اصغر برگشته یا از جهاد اکبر این موقعیت‌های مناسب برای جایی که آمادگی هست برای یک نوع.

حالا تناسب یک چیزی را هم عرض بکنم بعد برگردم به این روایت، بعضی از مردان خدا از یک چیزهای ساده و راحت هم برداشت‌های دیگری می‌کنند غیر از برداشت‌هایی که آدم‌های معمولی می‌کنند. مرحوم شیخ جعفر شوشتری می‌گویند که ایشان وارد کاروانسرایی می‌شود می‌بیند که یک سری از این حیواناتی بودند که باربر بودند و بارهایشان را خالی کردند، ایشان شروع می‌کند گریه کردن، می‌گویند چرا گریه می‌کنید؟ می‌گوید این حیوانات بارهایی که به دوششان بوده اینها را خالی کردند و سالم زمین گذاشتند، نمی‌دانم ماها بارهایی که خدا به دوش ما گذاشته سالم می‌توانیم زمین بگذاریم یا نه؟

به هر حال بعضی‌ها آنچه در آینه جوان بیند پیر در خشت خام آن بیند.

این روایت: «مَرَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم رَجُلٌ وَ هُوَ فِي أَصْحَابِهِ فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ مَجْنُونٌ- فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم بَلْ هَذَا رَجُلٌ مُصَابٌ إِنَّمَا الْمَجْنُونُ عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ أَبْلَيَا شَبَابَهُمَا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ.»

خب شبیه همین روایت هم در مورد این مجنون و چیز نه، ولی در مورد این که اصلاً عقل چی است؟ آن روایتی هست که کتاب العقل و الجهل کافی هست که خلاصه بعضی‌ها می‌گوید عقل آن زیرکی‌ها و اینها را عقل، می‌گوید تلک شیطنة و النکراء انما العقل ما اکتسبت ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان.[[1]](#footnote-1)

خلاصه عقل آن چیزی هست که چون عقل یعنی انسان کاری بکند که اصلاً عقل حتی به همان معنای عرفی‌اش هم، عقل یعنی آدم یک سرمایه‌ای را که دارد، آن سرمایه را به کمتر از آن مقداری که ارزش دارد نفروشد. ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان اشاره به این هست که این دنیا متجر ۴۰:۵۱ است و تجارتخانه است. عاقل کسی هست که در این تجارتخانه آن کالایی را که در اختیار دارد ارزان نفروشد و با این کالایی که می‌تواند ما اکتسب به الجنان باشد دنیا نخرد، آن من آثر دنیا علی الآخرة هم اشاره به همین هست. قبل شبابهم و فی غیر طاعة الله هم همۀ اینها مراد به همان نکته هست که یک سرمایه‌ای در اختیار انسان هست، سرمایۀ عمر، سرمایۀ شباب، امثال اینها، این سرمایه را اگر شخصی این سرمایه‌ای که ارزشش، ارزش طاعة الله هست، ارزشش آخرت هست انسان این را اگر به کمتر از او صرف کند این دیوانگی است، به اصطلاح آن جهالت و می‌گویند معاملۀ سفاهت، سفیهی هست. سفیه کی است؟ سفیه کسی است که مالش را ارزان می‌فروشد. این اشاره به این است که این کار سفاهت‌آمیز است، ارزان‌فروشی است.

خب حالا نکته‌ای که من می‌خواهم عرض بکنم به هر حال در این روایت، ۲، ۳ تا روایت بین مجنون و مصاب فرق گذاشته. این فرق چی است؟ لغت که نگاه می‌کردم یک احتمال به ذهنم رسید که مصاب یک مقدار سبک‌تر از مجنون باشد. این عبارت‌هایی را من یادداشت کردم می‌خوانم.

در صحاح هست «رجل مُصابٌ و فى عقله صَابَةٌ، أى فيه طَرَفٌ من الجنون.» صحاح، جلد ۱، صفحۀ ۱۶۵.

که بگوییم «فيه طَرَفٌ من الجنون.» «رجل مُصابٌ» را هم می‌خواهد معنا کند.

در لسان العرب هست: «رجلٌ مُصابٌ، و في عَقْل فلان صابةٌ أَي فَتْرة و ضَعْفٌ و طَرَفٌ من الجُنون؛ و في التهذيب: كأَنه مجنون. و يقال للمجنون: مُصابٌ.»

کأنّ دو تا اطلاق دارد. یک اطلاق واسع دارد که کسی که مراحل اوّلیۀ جنون هم هست آن را. کأنّ این روایت می‌گوید که این مراتب اوّلیۀ جنون را دارد. آن جنون درست و حسابی آن یکی است، این را مجنون حساب نکنید، این یک جنون ابتدایی هست.

در تاج العروس هم همین هست «الصَّابَةُ: الضَّعْفُ في العَقْلِ يقال: رَجُلٌ مُصَابٌ.

و في عَقْل فلانٍ صَابَةٌ أَي فَتْرَةٌ و ضَعْفٌ و طَرَفٌ من الجُنُون.

و في التهذيب: كأَنَّه مَجْنُون. و يُقَال للمَجْنُون مُصَابٌ.»

آن المجنون مصاب المجنون یک منبع دیگری از کتاب‌های قدیمی هم کتاب الماء، جلد ۲، صفحۀ ۷۸۹ هست اینجور. بگوییم که مصاب مراتب اعم از مجنون است. کسی که شیرین می‌زند. کأنّ حضرت می‌گوید این چیزهای شیرین می‌زند، این مجنون که نیست. مجنون کسی است که حسابی مجنون باشد، این تازه مراحل اوّلیۀ کارش است، اینجوری معنا کنیم.

یک جور دیگر این هست که مجنون و مصاب ولو مصداقشان واحد است، ولی به دو اعتبار هست. مصاب یعنی گرفتار. مجنون یعنی بی‌عقل. هر دوی اینها یک مصداق واحد دارند. ولی می‌گوید امام حضرت می‌فرماید این گرفتار است، این بی‌عقل نیست، این گرفتار است. آن داستانی که عرض کردم برایتان چیز می‌گفتش که بنده خدایی در بیابان زمستان بود و ماشینش پنچر شد بعد آمد ماشینش را پنجری بگیرد برف بود و اینها، پیچ‌های لاستیکش در برف گم شد. خب مجبور شد ماشین را رها کرد و شهر آمد. اوّل شهر یک تیمارستان بود، در حیاط تیمارستان یک دیوانه‌ای آنجا بود، بعد، دیوانه گفت کجا می‌خواهی بروی؟ گفت داستان این است. گفت این کاری نداشت از هر یک از آن چرخ‌ها یک دانه پیچ در می‌آوردی به این می‌زدی سه پیچه یواش می‌آمدی، دیگر ماشینت را آنجا رها نمی‌کردی. گفت اِ اِ تو با همه هوش زیاد اینجا چرا هستی در تیمارستان؟ گفت من دیوانه هستم ولی خر که نیستم. حالا اینجا در واقع می‌خواهد بگوید حالا این بنده خدا ولو دیوانه هم هست، ولی خر که دیگر نیست، آن مجنونی که امام علیه السلام می‌خواهند معنا کنند خر را دارند معنا می‌کنند در واقع می‌گویند. این حالا به اصطلاح بیماری، گرفتاری برایش پیش آمده چیز شده فکر. ولی آن کسی که عقل دارد و از عقل خودش استفاده نمی‌کند آن واقعاً دیوانه است. در آن چیزها هم هست له غلوٌ و آن آیۀ قرآن که کسی که ابزار و آلت داشته باشد ولی از آن استفادۀ درست نکند آن واقعاً عنوان دیوانگی را باید به او داد و امثال اینها. ممکن است مراد هم این جهت باشد. البته اگر آن معنای اوّل باشد یک مقداری لهم مصابّه معنایش این است که معنای وسیع‌تری، لازم نیست دیوانه هم صدق کند. همین مقدار که شیرین عقل بزند آن مراتب اوّلیۀ دیوانگی هم کافی هست برای این که زکات واجب نباشد. این ثمرۀ فقهی مهمی هم برایش مترتب می‌شود.

علی ای تقدیر به هر حال به نظر می‌رسد دیوانه ولو در، آنها هم همان شیرین عقل‌ها هم به هر حال دیوانه حساب می‌شوند، دیوانه اطلاقش اینها را هم می‌گیرد ولو گاهی اوقات دیوانه را ما در یک معنای مضیّقی به کار می‌بریم ولی معنای اصلی دیوانه این شیرین عقل‌ها هم داخلشان هستند ولو آن دیوانۀ زنجیری امثال اینها هم، نمی‌خواهم، سفیه غیر از دیوانه است. یک مرحله سفیه است، سفیه آن دیوانه نیست. سفیه کسی است که عقل دارد ولی عقلش کم است، کامل العقل نیست، عقلش کامل نیست و به کمال عقل را ندارد. و سفاهت مانع از تعلق زکات نیست، بله مانع محجور می‌شود، ممکن است به یک معنا حالا من بعداً حالا وقت گذشته بعداً چیز بکنم، در بعضی مراحل سفاهت ممکن است ما بگوییم زکات واجب نیست با بیانی که بعداً در جلسۀ آینده در موردش صحبت خواهم کرد.

شاگرد: این که مجنون را بعضی تعریف کردند به این که مثلاً نشانه‌اش را گفتند اوقات صلاة

استاد: راست هم می‌گفته

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. «قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ قَالَ تِلْكَ النَّكْرَاءُ وَ تِلْكَ الشَّيْطَنَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِعَقْلٍ» محاسن، جلد ۱، ص۱۹۵. [↑](#footnote-ref-1)